

واکاوی دیدگاه آیت‌الله مطهری در مورد تمدن مدرن غرب و چگونگی تعامل با آن

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۶

علی‌اصغر طالب‌نژاد^۱

سید محمد علی تقوی^۲

محمد جواد رنجکش^۳

چکیده

چیستی تمدن مدرن غرب و چگونگی مواجهه با آن در شمار مهم‌ترین پرسش‌های نخبگان مسلمان طی دو قرن گذشته، بوده‌است. این پژوهش دیدگاه آیت‌الله مطهری در مورد مدرنیته و چگونگی تعامل با تمدن مدرن غرب را مورد بررسی قرار می‌دهد. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: آیا از دیدگاه مطهری دو تمدن اسلامی و غرب مدرن امکان وام‌گیری از یکدیگر را دارند؟ و این وام‌گیری باید با چه شرایطی صورت گیرد؟ روش پژوهش در این تحقیق تفسیری مؤلف‌محور بوده و بر مبنای مدل نظری بسط‌یافته از مدل «دو رویه تمدن بورژوازی غرب» ارائه شده توسط عبدالهادی حائری انجام می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مطهری در مجموع، نگاهی بدبینانه به تمدن مدرن غرب دارد، اما پیشرفت آن در برخی از زمینه‌ها، مانند دانش و فناوری و حتی استقرار عدالت در درون جوامع خود را می‌پذیرد. ایشان این تمدن را دارای نقاط ضعف بسیاری می‌داند که عمدتاً به مبانی فکری آن مربوط‌اند و در رویه سیاسی آن نیز قابل مشاهده‌اند. به اعتقاد مطهری، استعمار در اشکال گذشته و جدیدش، تاریک‌ترین نقطه در روند تعاملات غرب و شرق را تشکیل می‌دهد. او اقتباس مسلمانان از غرب مدرن را نامطلوب نمی‌شمارد، اما هضم شدن در این تمدن و الگوگیری از نقاط منفی آن را ناپسند می‌داند. مطهری تمدن غرب را یک کلیت غیرقابل-تفکیک که آن را یا باید به‌تمامی پذیرفت یا به‌طور کلی، مردود شمرد نمی‌داند.

واژگان کلیدی: مطهری، غرب، تعامل، اقتباس، استعمار.

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد talebnezhad@chmail.ir

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) smataghavi@um.ac.ir

۳. استادیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد ranjkesh@um.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

مسئله تعامل میان تمدن‌های بشری یکی از جذاب‌ترین موضوعات پژوهشی بوده‌است که سرآغاز آن را در بحث‌های مربوط به تأثیرپذیری یونانیان از تمدن ایران باستان، آئین زردشتی و دین یهود می‌توان دید. پس از آن، تأثیرپذیری رومیان و سپس مسلمانان از تمدن یونان باستان چنان مستند و واضح بود که فقط دربارهٔ ظرافت‌های چگونگی وقوع آن پرسش می‌شد. با شکوفایی تمدن اسلامی، اینبار غربیان بودند که در فراگرد تعاملات با جهان اسلام، از دستاوردهای آن بهره بردند و حتی ریشهٔ یونانی تمدن خویش را در آن دستاوردها بازجستند. با شکل‌گیری تمدن مدرن در غرب، مسلمانان که خودآگاهی جمعی‌شان هنوز خاطرهٔ شکوه دوران گذشته را در خود داشت، مواجه با تمدن قدرتمندی شدند که ابتدا با غرش توپ‌ها و سپس با کالاها، دانش و اندیشه آنان را متوجه خود می‌ساخت.

بدین ترتیب، چگونگی مواجهه با تمدن مدرن غرب تبدیل به یکی از مهم‌ترین مسائل جوامع اسلامی در دو سدهٔ اخیر شده‌است و نخبگان سیاسی و فکری مسلمان کوشیده‌اند تا ابعاد و وجوه مختلف این تعامل را بررسی کنند. چنین کوششی معمولاً با تلاش برای درک ماهیت و چیستی تمدن غرب همراه بوده‌است. واکنش‌های این نخبگان در برابر مدرنیته، به سه دسته کلی تقسیم می‌شود: تسلیم، انکار و اقتباس. غرب‌گرایان مسلمان پذیرش کامل و تسلیم در برابر تمدن جدید را توصیه می‌کردند و سنت‌گرایان و گروه‌هایی که بعدها بنیادگرا خوانده شدند، از اساس به انکار هرگونه وجه مثبتی در غرب می‌پرداختند. درمقابل، اصلاح‌گرایان و مصلحان مسلمان غرب مدرن را یک‌سره در ظلمت نمی‌یافتند و وجوه مثبتی در آن می‌دیدند که برای مسلمانان قابل اقتباس است. در این پژوهش، دیدگاه آیت‌الله مرتضی مطهری در مورد چگونگی تعامل با تمدن مدرن غرب، مورد بررسی قرار می‌گیرد. نقش ویژهٔ ایشان در شکل‌دهی به اندیشه و مبانی فکری انقلاب اسلامی چنین پژوهشی را ضرورتی دوچندان می‌بخشد.

هدف و پرسش‌های پژوهش

هدف در این پژوهش آن است که تصویر شهید مطهری را از تمدن مدرن غرب بررسی کند و بر مبنای آن، نگرش ایشان در مورد چگونگی تعامل با تمدن مدرن غرب مورد کنکاش قرار گیرد. بدین ترتیب، پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: آیا از دیدگاه شهید مطهری دو تمدن جهان اسلام و غرب مدرن امکان وام‌گیری از یکدیگر را دارند یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ به سؤال نخست، این وام‌گیری با چه شرایطی باید صورت گیرد؟

برای این منظور، با روش پژوهش تفسیری مؤلف‌محور و براساس الگوی نظری‌ای، که بسط الگوی ارائه شده توسط عبدالهادی حائری است، دیدگاه مطهری در مورد ریشه‌های شکل‌گیری تمدن جدید غرب، مبانی فکری و فلسفی آن، رویه‌ها و اندیشه سیاسی غرب، به‌ویژه استعمار (به‌عنوان مهم‌ترین صورت تعامل غرب با جهان اسلام در قرون اخیر)، مورد بحث واقع می‌شود. سپس نظر شهید مطهری در مورد امکان و چگونگی اقتباس مسلمانان از غرب بررسی شده و در همین راستا، بررسی می‌شود که آیا ایشان مجموعه کشورهای غربی را یک کلیت غیرقابل تمایز به حساب می‌آورد یا خیر و نیز اینکه آیا مؤلفه‌ها و دستاوردهای تمدن را به‌مثابه یک کلیت غیرقابل تفکیک می‌داند یا خیر.

پیشینه پژوهش

درباره اندیشه آیت‌الله مرتضی مطهری آثار بسیاری به رشته تحریر درآمده‌اند، اما پژوهش‌های نسبتاً اندکی در مورد نظرات ایشان در باب غرب نگاشته شده‌اند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود. علی دژاکام در کتاب *تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری*، که در سال ۱۳۸۴ منتشر شد، به تفصیل دیدگاه مطهری درباره رویکرد فلسفی غرب را مورد بررسی قرار می‌دهد. علی رحمتی نیز در مقاله «گونه‌شناسی تطبیقی رویکرد آشتیانی و مطهری به فلسفه غرب»، که در مجله *پژوهش‌های فلسفی-کلامی* در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید، دیدگاه این دو متفکر مسلمان ایرانی را در مورد فلسفه غرب مقایسه می‌کند. محمد فنایی اشکوری، هم در مقاله «پیشگامان حوزه علمیه شیعه در مواجهه با فلسفه غرب»، که در سال ۱۳۸۷ در *مجله علوم سیاسی* به چاپ رسید، نظرات ابوالحسن شعرانی، سیدمحمدحسین طباطبائی، مرتضی مطهری، سیدمحمدباقر صدر، مهدی حائری یزدی، محمدتقی جعفری و محمدتقی مصباح را مورد بحث قرار می‌دهد. مباحث این سه اثر حول نگرش فلسفی غرب می‌چرخد و سایر وجوه این تمدن به بررسی گذارده نمی‌شود.

سیدعباس رضوی در مقاله «شهید مطهری و رویه دیگر تمدن غرب»، که در سال ۱۳۸۰ در نشریه *حوزه منتشر شد*، به بررسی دیدگاه مطهری در باره آنچه «چهره پنهان مدنیت غرب» می‌خواند می‌پردازد. به نظر نگارنده، مطهری بر این باور است که تمدن غرب در کنار توجه به علم، صنعت، نظم، آزادی‌خواهی و خردگرایی، همواره در صدد برتری‌جویی بوده و کوشیده تا به فرهنگ و آداب خود صبغه جهان‌شمول بخشد و فرهنگ‌ها و اندیشه‌هایی را که با او همسو

نگردند واپس‌گرا جلوه دهد و از جلوی راه بردارد. این مقاله بر دیدگاه مطهری در زمینه ابعاد سلطه‌جویانه سیاسی و فرهنگی غرب تمرکز دارد.

ریاض احمددار در مقاله «دین و نظام سیاسی-اجتماعی از منظر محمد اقبال لاهوری و استاد مرتضی مطهری»، که در سال ۱۳۸۶ در مجله طلوع منتشر شده، نظرات این دو شخصیت را باهم مقایسه کرده و در بخشی از آن، مبارزه‌جویی آن دو با استعمار غرب را بررسی می‌کند. علی باقی نصرآبادی و حمید نگارش نیز در کتاب *استاد مطهری و دغدغه اسلام اصیل*، نحوه برخورد مطهری با غرب را بررسی کرده و از زبان او بیان می‌دارند که مبارزه با تقلید کورکورانه از ظواهر تمدن غربی، مانند تجمل‌پرستی و فرهنگ مصرف، مستلزم قطع ریشه اعتقادی و تفکری است که منجر به این نوع رفتار اجتماعی می‌شود.

بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که هرچند آثار و اندیشه‌های شهید مطهری از ابعاد متنوعی مورد کاوش عمیق پژوهش‌گران واقع شده‌اند، اما بررسی مستوفا و جامعی در باب نگرش ایشان نسبت به تمدن غرب صورت نگرفته‌است. پژوهش کنونی می‌کوشد تا گامی در این مسیر باشد.

چارچوب نظری

در پژوهش‌های صورت گرفته برای بررسی نگرش اندیشمندان مسلمان درباره غرب، رویکردهای مختلفی دنبال شده‌است. برای نمونه، علی میرسپاسی در بحث از واکنش روشنفکران ایرانی نسبت به غرب، رویکرد آنان را در دو دسته، فلسفه باز و فلسفه بسته، تقسیم‌بندی می‌کند که گروه نخست انتخاب‌گزینشی از تمدن غرب و گروه دوم رد یا پذیرش کامل غرب را دنبال می‌نمایند. برخی از پژوهش‌گران نیز نظریه مطالعات پسااستعماری را به‌عنوان چارچوب نظری اتخاذ می‌کنند و در قالب مطالعات فرودستان، رویکرد اندیشمندان ایرانی نسبت به غرب را مورد مطالعه قرار می‌دهند. چارچوب نظری دیگر «شرق‌شناسی معکوس» است که مهرزاد بروجردی در بررسی نظرات تعدادی از متفکران معاصر ایرانی در قبال غرب، از آن استفاده کرده‌است. دکتر عبدالهادی حائری در کتاب *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب* اشاره می‌کند که برای بررسی واکنش اندیشمندان ایرانی نسبت به تمدن غرب، دو رویه این تمدن باید از هم تفکیک شوند: نخست رویه دانش و کارشناسی، دوم رویه استعماری (حائری، ۱۳۷۲: ۱۶-۱۵). در این پژوهش برای

بررسی دیدگاه‌های شهید مطهری درباره تمدن غرب و نحوه تعامل با آن از یک مدل نظری شش قسمتی استفاده خواهد شد که بسط‌یافته مدل ارائه شده توسط حائری است. در الگوی بسط‌یافته مزبور، ابتدا تصویری که اندیشمند مورد نظر (و در اینجا آیت الله مطهری) از غرب در ذهن دارد و مؤلفه‌های شکل‌دهنده این تصویر مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این قسمت، رویه دوم تمدن غرب در الگوی حائری حفظ شده و رویه اول به چهار بخش تقسیم می‌شود. بدین ترتیب، جمعاً پنج دسته مؤلفه برای تمدن غرب در نظر گرفته شده‌اند که از انتزاعی‌ترین وجه آغاز شده و به انضمامی‌ترین وجه ختم می‌شوند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: ۱- اندیشه‌های مدرن، ۲- نهادهای مدرن، ۳- علم و تکنولوژی تمدن غرب، ۴- اقتصاد غرب، ۵- استعمار و سلطه‌جویی سیاسی غربیان. در قسمت دوم، ریشه‌ها و دلایل پیشرفت غرب از نظرگاه متفکر مورد نظر بررسی می‌شود. قسمت‌های بعد به نحوه تعامل با تمدن غرب مربوط می‌شوند و به ترتیب از مطالب نظری‌تر به مباحث کاربردی‌تر می‌رسند. براین‌مبنای، در قسمت سوم، نوع واکنشی که اندیشمند مورد نظر در برابر غرب مطلوب می‌شمارد مورد کنکاش قرار می‌گیرد. این واکنش‌ها در سه دسته (۱ پذیرش، ۲ انکار، ۳ اقتباس قابل تقسیم‌بندی‌اند. در قسمت چهارم، چگونگی اقتباس از غرب در اندیشه کسانی که چنین اقتباسی را میسر می‌دانند مورد بحث واقع می‌شود و به‌خصوص نظر متفکر مورد نظر در باب کلیت یا تجزیه‌پذیری مؤلفه‌های تمدن غرب بررسی می‌شود. قسمت آخر، به جست‌وجوی نظر اندیشمند یادشده درباره امکان تمایزگذاری میان کشورهای شکل‌دهنده تمدن غرب، در بحث از تعامل با این تمدن، اختصاص دارد. این مدل پنج قسمتی ما را یاری خواهد داد تا دریابیم آرا اندیشمند مورد نظر درباره مدرنیته را ذیل کدام عناوین و کدام رشته از افکار وی جست‌وجو کنیم. این البته بدان معنا نیست که او در همه این قسمت‌ها نظر خود را بیان داشته‌است، بلکه ممکن است به اقتضای علائق و دغدغه‌های فکری خود برخی را مورد توجه قرار داده و برخی دیگر را وانهاده باشد.

روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، روش تفسیری است. رویکرد تفسیری انسان را موجودی نمی‌داند که فقط تحت تأثیر محرک‌های بیرونی واکنش نشان دهد، بلکه نقش مهمی برای ذهن آدمی قائل است و لذا درصدد فهم ذهن آدمی و نحوه عمل وی برمی‌آید. برخلاف نگرش پوزیتیویستی، که در آن موجبیت حاکم است، رویکرد تفسیری جهان را دنیای امکان می‌داند

که محصول اراده و خواست آدمی است. لذا قصد و نیت کنشگر که مبین معناست اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. در این رویکرد، رفتار یا متن تجلی درون آدمی تلقی می‌شود که بر آن یک نظام معنایی مسلط است. در میان گزینه‌های مختلف تفسیر، روش متن‌محور، که توسط کسانی مانند شلایرماخر مطرح شده، در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است. این روش در برابر روش‌های زمینه‌محور و مفسر محور قرار دارد. از نظر شلایر ماخر، عمل بنیادین هرمنوتیک تلاش برای بازسازی مراد و مقصود مؤلف است (حسین‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۳). از نظر شلایر ماخر، معنای متن همان است که مؤلف در نظر داشته و لذا دو پرسش اصلی به هنگام مطالعه متن آن است که مراد مؤلف از متن چیست و متن چه معنایی برای مخاطب دربر دارد (نصری، ۱۳۸۹: ۱۴۹-۱۵۰). در روش تفسیری متن‌محور، متن به‌عنوان امری خودبسنده در نظر گرفته می‌شود که به‌تنهایی و فارغ از زمینه نگارش آن، مبین قصد مؤلف است. مفسر باید با ایضاح دستوری، شفاف‌سازی مفهومی و ارجاع به سایر نوشته‌های مؤلف به بازسازی متن بپردازد تا درک او از کلیت پدیده یا مفهوم مورد مطالعه و نیز چگونگی ارتباط آن با سایر پدیده‌ها و مفاهیم را در منظومه معرفتی‌اش دریابد.

یافته‌های تحقیق

هرچند مطهری مستقیماً و به‌طور مبسوط به تعریف تمدن غرب مدرن پرداخته و مؤلفه‌های آن را به‌صورت نظام‌مند مورد بررسی قرار نمی‌دهد، اما در خلال مباحث دیگر، به اقتضای موضوع، این ابعاد و مؤلفه‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد که ذیلاً بدان‌ها می‌پردازیم.

مؤلفه‌ها

مبانی فکری و فلسفی

آیت‌الله مطهری در آثار مختلف خود، به بررسی و نقد مبانی فکری تمدن جدید غرب پرداخته و نسبت این مبانی را با اندیشه‌های اسلامی مورد بحث قرار می‌دهد. مادی‌گرایی یکی از مبانی فلسفی تمدن مدرن غرب است که مطهری در کتاب *علل گرایش به مادگرایی*، به تفصیل به آن می‌پردازد. البته ایشان معتقد است، پیدایش این طرز تفکر از نتایج تحولات علمی و صنعتی جدید نیست و نباید تصور کرد این تفکر در یکی دو قرن اخیر به وجود آمده است. بلکه مادی‌گری از افکار بسیار قدیمی است که هم در میان فلاسفه یونان باستان و هم در دوره

اسلامی مطرح بوده است. براین اساس، وی به یکی از آیات قرآن اشاره می‌کند که نشان می‌دهد که در زمان بعثت هم این تفکر وجود داشته، و قرآن به مقابله با آن پرداخته است: «و قالوا ما هی الّا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الّا الدّهر» (و گفتند: زندگی نیست جز همین زندگی دنیا، ما می‌میریم و زنده می‌شویم و نمی‌میراند ما را جز دست روزگار). در این آیه، کلمه «دهر» به معنای روزگار است و به مناسبت همین آیه در دوره اسلامی، به افرادی که منکر خدا بودند «دهری» می‌گفتند (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۷۴). مطهری می‌گوید: «ماتریالیسم یا همان مادی‌گرایی اگرچه در گذشته نیز وجود داشته است، اما هیچ‌گاه به صورت یک مکتب در نیامده بود، بلکه در تفکر برخی از افراد ظهور و بروز پیدا می‌کرد، و آن را در مجالس و محافل مختلف بیان می‌کردند. ولی اکنون به صورت یک مکتب درآمده و در مقابل مکاتب دیگر از جمله اسلام قرار گرفته است. بنابراین برخورد با آن نیز باید به صورت علمی انجام بگیرد» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۷۶). ایشان نقش کلیسا را در به وجود آمدن گرایش به مادی‌گرایی بسیار مؤثر می‌داند و در این ارتباط به دو مورد اشاره می‌کند: الف) نارسایی مفاهیم کلیسایی در مورد خدا و ماوراء الطبیعه و ب) خشونت‌های کلیسا در قرون وسطی (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۸۰ و ۴۸۸). بدین ترتیب، مطهری کلیسا را در به وجود آوردن زمینه پیدایی مادی‌گرایی ذی‌نقش می‌دانست و دامن دین اسلام را از آن بری می‌دانست.

یکی دیگر از مبانی فکری و فلسفی تمدن مدرن غرب، که توجه شهید مطهری را به خود جلب نموده، اومانیزم است. آیت‌الله مطهری در بحث از کتاب مارکس و مارکسیسم نوشته آندره پی‌یتر می‌گوید: «در این کتاب، نویسنده درباره پراکسیس و عمل معتقد است که اساساً همه چیز در انسان در اثر عمل به وجود می‌آید. یعنی انسان سازنده عمل خودش نیست، بلکه ساخته عمل خودش است؛ این نظریه در مقابل آن نظریه‌ای است که ما در باب فطرت قائل هستیم» (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ۵۰۵). مطهری می‌گوید: «فوئر باخ، از شاگردان چپ‌گرای هگل، اولین کسی است که از نظر جامعه‌شناسی دین را طرد کرد و بر این باور بود که دین و مفاهیم دینی سبب از خود بیگانگی انسان می‌شود. فوئر باخ معتقد بود انسان در خود دو شخصیت می‌دید؛ از یک طرف در خودش صفات عالی انسانی از قبیل راستی، درستی، امانت، علم، کمال و قدرت می‌دید و از طرف دیگر، انسان یک موجود حیوانی و با تمایلات حیوانی بود. در عمل، اما جنبه‌های سفلی وجود انسان غلبه یافت و آدمی در خود جز این جنبه‌های سفلی ندید، لذا حالتی شبیه به تنفر از خود در آدمی پدید آمد. در نتیجه، صفات خوب موجود در خود را در یک وجود

مافوق خود فرض کرد و اسمش را «خدا» گذاشت. فلسفه فوئرباخ از این نظر نوعی اومانیسیم و انسان‌گرایی تلقی می‌شود. با تحلیلی که فوئرباخ از نحوه شکل‌گیری دین و چگونگی به‌وجود آمدن خدا بیان می‌کند، نتیجه آن می‌شود که خدا را مخلوق و انسان را خالق خدا می‌داند، بنابراین انسان باید به خود برگردد و خود را چنان‌که هست دریابد. بدین ترتیب انسان‌گرایی (اومانیسیم) به شکل فلسفی پیدا می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ۵۶۰).

مطهری می‌نویسد: «نظر «فوئرباخ» این بود که انسان باید خود را مظهر همه‌چیز بداند و خدای خود باشد. مادی‌گرایی قبلاً مساوی بود با بی‌ارزشی انسان و درمقابل، اربابان ادیان همیشه مدعی بودند تکیه‌گاه انسانیت خداست و اگر ما قائل به خدا باشیم، قائل به انسانیت و ارزش - های انسانی خواهیم بود. فوئرباخ قضیه را برعکس کرد و گفت اعتقاد به خدا مستلزم نفی انسانیت است و با انکار خداست که انسانیت در جای خودش قرار می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ۵۶۳). مطهری معتقد است ریشه انسان‌گرایی فوئرباخ به شکاکان و سوفسطائیان برمی‌گردد که معتقد بودند انسان مقیاس همه‌چیز است و حقیقت آن چیزی است که انسان آن را حقیقت بداند» (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ۵۶۰). مطهری این نوع اومانیسیم را انتزاعی و فاقد پایه و اساس می‌داند، زیرا ۱- فوئرباخ تبیین نمی‌کند که چرا انسان از خودبستگی دینی پیدا می‌کند، بلکه فقط مدعی می‌شود که انسان از خودبستگی می‌شود، گویی به‌طور اتفاقی چنین حالتی پیش می‌آید؛ ۲- چگونگی بازگشت انسان از این خودبستگی را نشان نمی‌دهد. ۳- منظور از بازگشت انسان به خودش را کاملاً مشخص نمی‌کند. آیا منظور بازگشت از خداپرستی به خودپرستی است، یا به انسان‌پرستی و انسان‌گرایی که منظور نوع انسان است؟ یا بازگشت انسان به ذاتی است که صفات کمال در او جمع شده‌است و او خود انسان است (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ۵۹۵). درنهایت، مطهری این نوع انسان‌گرایی یا اومانیسیم را در تعارض با خدامحوری دانسته و آن را مردود می‌داند.

سکولاریسم یکی دیگر از مؤلفه‌های شکل‌دهنده غرب مدرن است که مورد توجه مطهری قرار گرفته‌است. سکولاریسم هم در شکل فلسفی، به‌معنای طرد کامل دین از زندگی بشر و جهان‌نگرش انسان، و هم در شکل سیاسی، یعنی طرد دین از حوزه سیاست، مورد بررسی ایشان قرار گرفته‌است. درباره حذف کامل دین از زندگی بشر، او این سؤال را مطرح می‌کند که آیا بشر در این عصر، که عصر علم، فکر و روشنائی عقل و نیز عصر قانون و عصر ایدئولوژی‌ها

و فلسفه‌هاست، به دین و ایمان آن هم ایمان معنوی نیاز دارد یا نه؟ و در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «مبرم‌ترین نیاز بشر امروز، نیاز به یک ایمان صحیح است» (مطهری، ۱۳۸۹: ب: ۱۷).

در مورد سکولاریسم سیاسی، مطهری جدایی دین از سیاست را که در کشورهای اسلامی تحت‌عنوان «علمانیت» معروف شده‌است پدیده‌ای استعماری می‌دانست. او براین باور بود که «علمانیت» برای مقابله با پیوند دین و سیاست که از سوی سیدجمال و برخی از همفکرانش مطرح شده‌بود طراحی گشت. سیدجمال برای مقابله با دو جبهه استبداد داخلی و استعمار خارجی، این پیوند را لازم می‌دانست. در جهان عرب، «علمانیت» توسط مسیحیان عرب تبلیغ می‌شد، برای اینکه اگر طرح همبستگی دین و سیاست به نتیجه می‌رسید، آنگاه مسیحیان عرب نقشی در جامعه نمی‌داشتند (مطهری، ۱۳۸۹: د: ۲۸).

به‌نظر مطهری، تنها مسیحیان عرب نبودند که این اندیشه را تبلیغ می‌کردند، بلکه عده‌ای از مسلمانان روشنفکر متدین نیز سخت طرفدار علمانیت بودند. دلیل این امر آن بود که در جهان اهل سنت، به سبب اینکه خلفا و سلاطین را «اولی‌الامر» دانسته و اطاعت از آنان را از جنبه دینی واجب می‌شمردند، همبستگی دین و سیاست به‌صورت در خدمت گرفتن دین از طرف سیاست بود. بنابراین آنان که طرفدار جدایی دین از سیاست بودند، درحقیقت می‌خواستند خلیفه عثمانی یا حاکم زمان مصر صرفاً یک مقام دنیایی شناخته شود، نه یک مقام دینی، تا وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد. اما مطهری معتقد است که همبستگی دین و سیاست که از سوی افرادی همچون سیدجمال مطرح می‌شد، به این معنی نبود که به استبداد سیاسی حکام وقت قداست دینی بدهد، بلکه به عکس، به معنی این بود که توده مردم مسلمان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت دینی بشمارند. همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به‌عکس وابستگی سیاست به دین است (مطهری، ۱۳۸۹: د: ۲۹). براین‌اساس، آن دسته از مسلمانان روشنفکر که از علمانیت دفاع می‌کردند، نمی‌خواستند دخالت توده را در سیاست به‌عنوان وظیفه دینی انکار کنند، بلکه می‌خواستند اعتبار دینی و مذهبی مقامات سیاسی را نفی نمایند. به اعتقاد مطهری، جدایی دین از سیاست یعنی جدا کردن یکی از عزیزترین اعضا پیکره اسلام. افزون برآن، وی می‌گوید: «وابستگی دین به سیاست به مفهوم ... مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه، هیچگاه چنین مفهومی وجود نداشته است. تفسیر شیعه از «اولی‌الامر» هرگز به صورت بالا نبوده است» (مطهری، ۱۳۸۹: د: ۲۹-۳۰).

نهادهای سیاسی

نهادهای سیاسی غرب به‌عنوان رکن مهمی از فرهنگ و تمدن غربی توجه مطهری را به خود جلب کرده و ایشان در نوشته‌های خود به اقتضای مطلب به بخش‌هایی از آن پرداخته‌است. دموکراسی و آزادی دو مفهوم محوری در گفتمان سیاسی تمدن مدرن غرب هستند که مطهری در آثار خود به‌طور مشخص، آنها را مورد بحث قرار می‌دهد. او معتقد است در اسلام آزادی فردی، حقوق فردی و دموکراسی وجود دارد. براین‌اساس در پاسخ به کسانی که می‌گفتند چرا نام رسمی نظام جمهوری اسلامی را جمهوری دموکراتیک اسلامی نمی‌گذارید یا چرا امام‌خمينی(ره) با اضافه نمودن کلمه دموکراتیک به اسم نظام مخالفت کرده‌اند، می‌گوید: «در «جمهوری دموکراتیک اسلامی» اضافه کلمه «دموکراتیک» یک حشو زائد است. ... «جمهوری اسلامی» که گفتیم، آزادی و حقوق فرد و دموکراسی هم در بطن آن هست» (مطهری، ۱۳۸۹ه: ۲۶۸).

باین‌حال، ایشان معتقد است که میان آزادی و حقوق فردی و دموکراسی در بینش اسلامی و بینش غربی، تفاوت وجود دارد. ایشان می‌نویسد: در غرب ریشه و منشأ آزادی و دموکراسی را تمایلات انسان می‌دانند و فرقی میان اراده و تمایلات قائل نیستند. از نظر آنها، انسان به‌طور طبیعی یک سلسله میل‌ها و خواسته‌ها دارد که باید محقق گردند. از نظر فلسفه غرب، اصل آزادی است و ریشه آزادی همان میل‌هاست. این آزادی فقط اگر در تقابل با آزادی دیگران قرار بگیرد، محدود می‌شود و چیز دیگری نمی‌تواند این آزادی انسان را محدود کند (مطهری، ۱۳۸۹ه: ۲۶۹). مطهری آزادی به این معنا را حیوانیت رهاشده می‌داند. لذا می‌گوید: «آزادی به این معنا- که عرض کردم مبنای دموکراسی غرب قرار گرفته‌است- درحقیقت حیوانیت رهاشده است. انسان به موجب اینکه میل و خواست و اراده دارد باید آزاد باشد. ... اگر ما تمایلات انسان را منشأ و ریشه آزادی و دموکراسی بدانیم، همان چیزی به‌وجود می‌آید که امروز در مهد آزادی‌های غربی در دنیا می‌بینیم. در مهد آزادی‌ها و دموکراسی غربی، مثلاً در انگلستان، مبنای وضع قوانین در نهایت امر چیست؟ خواست اکثریت، دلیلی بالاتر از این وجود ندارد. دموکراسی غربی و حیوانیت رهاشده همان است که ما می‌بینیم در چند سال پیش، در انگلستان رسماً همجنس‌بازی بر مبنای دموکراسی و آزادی و به حکم اینکه دموکراسی باید وجود داشته‌باشد قانونی می‌شود. چرا قانونی می‌شود؟ می‌گویند لازمه دموکراسی است. چرا لازمه دموکراسی است؟ می‌گویند ملت ما عملاً این را پذیرفته‌است» (مطهری، ۱۳۸۹ه: ۲۶۹-۲۷۰).

چنان‌که آشکار است مطهری منتقد نگرش غربی در باب آزادی است و آن را از نظر اسلام نه آزادی بلکه سقوط می‌داند. به اعتقاد او، غربی‌ها انسان را چیزی جز شهوات و تمایلات نمی‌دانند و درحقیقت، من واقعی خودشان را گم کرده‌اند. از نظر قرآن، انسان آنچه‌آن موجودی است که با یافتن خدا خود را می‌یابد و با از دست دادن خدا خود را از دست می‌دهد و اینها چون خدا را فراموش کرده‌اند خود را نیز گم کرده‌اند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر / ۱۹) (و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان برد و ایشان همان فاسقان‌اند) (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۷۰). در مورد دموکراسی نیز مطهری می‌گوید: «ما چندان میل هم نداریم که این کلمه «دموکراسی» را به‌کار ببریم ولی چاره‌ای نیست، همین کلمه را به‌کار می‌بریم، اما توضیح می‌دهیم که آزادی و دموکراسی در قاموس اسلام تفاوت‌هایی با آزادی و دموکراسی در قاموس غرب دارد. آزادی و دموکراسی در قاموس اسلام جنبه انسانی دارد و در غرب جنبه حیوانی» (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۷۲).

ناسیونالیسم یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نهادهای سیاسی تمدن مدرن غرب است که مورد توجه نخبگان و اندیشمندان مسلمان قرار گرفته‌است. مطهری در جستجوی سرمنشأ ناسیونالیسم می‌گوید که این مفهوم با شکل فعلی و مرسومش در جهان، از اوایل قرن نوزدهم در آلمان پیدا شد و یکی از واکنش‌هایی بود که در برابر انقلاب کبیر فرانسه در اروپا به‌وجود آمد. شعاع انقلاب فرانسه در عرض یک دهه از مرزهای فرانسه گذشت و اروپا و بیش از همه آلمان را فراگرفت. در آلمان، فلاسفه سیاسی و نویسندگان آنچه‌آن شایق و شیفته افکار آزادی‌خواهانه شدند که خود را به‌طور درست وقف تبلیغ آن کردند. اما به‌زودی بر آلمانی‌ها معلوم شد که آزادی ادعاشده در اعلامیه حقوق بشر، در آلمان مخصوص خود فرانسوی‌ها بوده و مردم آلمان را از آن سهمی نیست. فیخته اولین کسی بود که در برابر این تبعیض اعتراض کرد. او در واکنش علیه فرانسوی بودن مفاهیم آزادی و برابری، داستان «ملت آلمانی» را به‌عنوان یک واحد واقعی و تفکیک‌ناپذیر پیش کشید که بنا به ویژگی‌های نژادی، جغرافیایی و زبان و فرهنگ و سنن خود دارای نبوغ ذاتی و استقلال و حیثیت مخصوص به خود است. بدین ترتیب، ناسیونالیسم آلمان که بعدها زاینده‌تر ناسیونالیسم در دنیا گردید به‌وجود آمد. به این اعتبار به اعتقاد مطهری، در اندیشه غربی، ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی یعنی مردمی که در قالب مرزهای جغرافیایی معین، نژاد، زبان، فرهنگ و سنن واحد گردیم آمده‌اند و آنچه را در حیطه منافع و مصالح و حیثیت این واحد قرار گیرد، خودی، و بقیه را بیگانه و دشمن می‌خوانند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۲۵).

مطهری یادآور می‌شود که ناسیونالیسم ملت‌های اروپایی در شکل افراطی خود، به صورت نژادپرستی جلوه کرد و دو جنگ جهانی را به وجود آورد. بالاتر از آن، همین ناسیونالیسم اروپایی علی‌رغم همه شعارهای آزادی و برابری نوع انسان، استعمار ملل شرق و آفریقا و آمریکای جنوبی را توجیه کرد و قرن نوزدهم و نیمه قرن بیستم یا دوران اوج استعمار اروپا در آسیا و آفریقا با تجلی و توسعه افکار ناسیونالیستی هم‌زمان شد (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۲۶). مطهری سپس بازتاب اندیشه ناسیونالیسم در جوامع غیرغربی را بیان می‌کند و می‌نویسد روشنفکران و متفکران شرقی و آفریقایی نیز با الهام و تعلیم از فرهنگ غربی، این عنوان را برای حرکت مردم خود مورد استفاده قرار داده و همان معیارهایی را که غربیان برای جدایی و تمایز ملت‌هایشان برشمرده‌اند، برای ملت خود بازگو می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۲۶).

اما مطهری از دو زاویه به نقد ناسیونالیسم غربی می‌پردازد. نخست، او بنیانی و ذاتی بودن نقش ناسیونالیسم در شکل دادن به وجدان جمعی جوامع را نفی می‌کند و می‌گوید: «احساس ملی یا ناسیونالیسم عبارت است از وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده‌ای از انسان‌ها که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند. این وجدان جمعی است که در درون شخصیت افراد حاضر جامعه و بین آنها و گذشتگان و اسلافشان رابطه و دلبستگی‌هایی ایجاد می‌کند و روابط و مناسبات آنها را باهم و با سایر ملل رنگ می‌دهد و آمل و آرمان‌های آنان را به هم نزدیک و منطبق می‌سازد. تعریف کلاسیک غربی این است که این وجدان جمعی زائیده شرایط اقلیمی، نژادی، زبان مشترک، سنن و آداب تاریخی و فرهنگ مشترک است. ولی دقت بیشتری در واقعیت‌های فردی و اجتماعی بشر نشان می‌دهد که این عوامل نقش بنیانی و درونی در تکوین وجدان جمعی ندارند و نمی‌توانند برای همیشه مایه و ملاط چسبندگی و پیوستگی افرادی از اینا بشر تحت یک ملیت گردند» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۲۷).

دوم، مطهری به‌طور کلی ناسیونالیسم را به مثبت و منفی تقسیم می‌کند و معتقد است «اگر ناسیونالیسم موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی شود که با آنها زندگی مشترک داریم، ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام هم مذموم نمی‌باشد. بلکه اسلام برای کسانی که طبعاً حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۶۴). مطهری ناسیونالیسمی که افراد را تحت عنوان ملیت‌های مختلف از یکدیگر جدا کند و روابط خصمانه‌ای میان آنها به وجود آورد یا سبب نادیده گرفتن حقوق دیگران شود ناسیونالیسم منفی می‌داند. او بر این باور است که فکر

ملیت‌پرستی و نژادپرستی مربوط به ملت‌های مسلمان نیست، بلکه ناشی از حکومت‌ها و در قرون جدید قدرت‌های اروپایی و آمریکا عامل اساسی آن بوده‌اند. براین اساس معتقد است: «فکر تهییج احساسات ملی احياناً ممکن است آثار مثبت و مفیدی از لحاظ استقلال در پاره‌ای از ملت‌ها به وجود بیاورد، ولی در کشورهای اسلامی بیش از آنکه آثار خوبی به بار آورد، سبب تفرقه و جدایی شده‌است. ملت‌های مسلمان قرن‌هاست که این مرحله را طی کرده‌اند و پا به مرحله عالی‌تر گذاشته‌اند. اسلام قرن‌هاست وحدتی براساس فکر، عقیده، و ایدئولوژی به وجود آورده و در قرن بیستم نیز نشان داده‌است که در مبارزات ضد استعماری می‌تواند نقش قاطعی داشته باشد» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۵۵). مطهری تبلیغ ناسیونالیسم در جهان به‌ویژه در جهان اسلام را از اهداف استعماری غرب می‌داند.

علم و تکنولوژی

برخی از مظاهر و تجلیات تمدن غرب هم مورد بررسی آیت‌الله مطهری قرار گرفته‌اند. به‌طور مشخص، ایشان با پذیرش پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مظاهر تمدن غرب می‌نویسد: «درست است که علوم مادی در زمینه‌های مختلف به‌خصوص در غرب پیشرفت کرده‌است، ولی ابزاری در دست طبیعت بشر قرار گرفته، طبیعتی که نتوانسته بر نفس خود غلبه نماید و نتیجه آن، دور شدن از ارزش‌های انسانی است. کار علم به کنترل درآوردن طبیعت سرکش بشر نیست، بلکه نیروی دیگری لازم است، و آن ایمان است» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۴۶۲). چنان‌که دیده می‌شود مطهری ضمن تأیید قوت غرب در زمینه علم و تکنولوژی، علم‌گرایی غرب را ابزارانگارانه دانسته و مورد نقد قرار می‌دهد. ایشان می‌افزاید: «بشر قرن نوزدهم به اشتباه خیال می‌کرد علم، عقل، صنعت و فن و تکنیک می‌تواند جای دین و ایمان را بگیرد و ایدئولوژی‌های بشری می‌تواند بشر را رهبری و هدایت کند و این امر را می‌توان از نیازی که امروز دنیای غرب به ایمان معنوی [دارد]، آن‌هم ایمانی که پیامبران عرضه می‌دارند استنباط کرد» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۴۵۸). مطهری می‌گوید درست است که غربی‌ها در زمینه‌های مختلف که بیشتر جنبه مادی دارد، پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند، اما قوانین اسلام در همه زمینه‌ها به‌خصوص در زمینه‌های انسانی و اخلاقی از غربی‌ها جلوتر است. ایشان در این مورد به آثار برخی از نویسندگان و اندیشمندان غربی که قوانین اسلام را مترقی، پیشرفته و قابل انطباق با هر زمان خوانده‌اند استناد می‌ورزد (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۱۰۰).

سلطه‌جویی سیاسی (استعمار کهنه و نو)

سلطه‌جویی سیاسی مهم‌ترین وجه تمدن غرب در برخورد با سایر جوامع و از آن جمله جهان اسلام در قرون اخیر است که در قالب پدیده استعمار کهنه و نو خود را نشان داده‌است. مطهری سرمنشأ پدیده استعمار را در رنسانس و به‌ویژه صنعتی شدن کشورها در غرب می‌داند. به اعتقاد ایشان، استعمار اولاً به دلیل تولید انبوه، ثانیاً نیاز به فروش این تولیدات و ثالثاً تأمین مواد خام ظهور یافت و تا نیمه قرن بیستم ادامه داشت. وی می‌گوید: «از چندین قرن پیش، دنیای اسلام مورد هجوم و بهره‌کشی دشمنان غربی قرار گرفته بود. نخست به هستی فرهنگی و اخلاقی و مذهبی آنها دستبرد زد و سپس منابع مادی و اقتصادی‌شان را به یغما برد. خواب دیرینه مسلمانان و هجوم استعمار، ملت‌های اسلامی را روزبه‌روز اسیرتر و خودباخته‌تر ساخت» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۴۶).

مطهری لغت استعمار را یک لغت منافقانه می‌داند، زیرا «کشورهای استعمارگر هر جا که می‌رفتند نمی‌گفتند ما آمده‌ایم منافع شما را بچاپیم و منابع زیرزمینی شما را ببریم، بلکه می‌گفتند ما آمده‌ایم سرزمین شما را آباد سازیم و به ظاهر هم همین کارها را می‌کردند، مثلاً یکی دو تا جاده هم می‌کشیدند، ولی هزار برابر آنچه که برای مردم کار می‌کردند از منافع آنها می‌بردند و بدین وسیله مردم آن کشورها را بنده خویش می‌ساختند» (مطهری، ۱۳۸۹: ۸۳).

شهید مطهری معتقد است استعمار انواع مختلف اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دارد. ایشان اعتقاد دارد استعمار اقتصادی بدون استعمار سیاسی و فرهنگی امکان ندارد و پایه استعمار سیاسی و اقتصادی را استعمار فرهنگی می‌داند. بنابراین می‌نویسد: «استعمار اقتصادی چه می‌کند؟ می‌خواهد منابع یک کشور را ببرد و مردم آن کشور را به‌صورت کارگرها و مصرف‌کننده‌های خودش دریاورد. ولی استعمار فرهنگی همه‌چیز یک ملت را از او می‌گیرد» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۴۲۰). مطهری با اشاره به شکست تاریخی مسلمانان در اندلس از طریق فراهم آوردن زمینه انحراف و فساد فرهنگی در آنها، معتقد است اکنون هم این کار به‌صورت دقیقی در کشورهای اسلامی در حال اجراست (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴: ۵۷). مطهری اعتقاد دارد استعمار به همه ابعاد زندگی کشورهای مستعمره و کشورهای تحت نفوذ وارد شده و حتی از تغییر دادن تاریخشان برای بی‌هویت کردن آنها استفاده نموده‌است. وی برای مثال به تغییر تقویم رسمی ایران در زمان پهلوی دوم و برخی از کشورهای اسلامی اشاره می‌کند. به نظر ایشان، استعمارگران تلاش کرده‌اند تا با تغییر دادن تاریخ هم‌زمان به چند هدف دسترسی پیدا کنند که

می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- بی‌هویت نمودن این کشورها، ۲- مقابله با شعائر دینی، ۳- از بین بردن وحدت جهان اسلام، ۴- تشویق به مسئله ملیت (ناسیونالیسم) و تکیه بر مسائل نژادی، ۵- تفرقه بین مذاهب اسلامی (شیعه و سنی)، ۶- تبلیغ تاریخ مسیحیت به‌عنوان تاریخ همه کشورها (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۳۹۰). از دیدگاه مطهری، همان‌طور که برده‌داری در غرب، با وجود قانون لغو برده‌داری، همچنان ادامه دارد و فقط شیوه آن تغییر کرده‌است، استعمار نیز از بین نرفته بلکه شیوه آن تغییر نموده‌است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۱۵۵).

ریشه‌های پیدایی تمدن غرب

آیت‌الله مطهری به‌طور نظام‌مند به بحث درباره علل و ریشه‌های پیدایی تمدن غرب نمی‌پردازد. اما از لابه‌لای آثار ایشان می‌توان دریافت که شهید مطهری نهضت اصلاح دینی یا پروتستانتیسم را در شکل‌گیری این تمدن ذی‌نقش دانسته و این نهضت را نیز وام‌دار آشنایی غربیان با تمدن اسلامی را در خلال برخوردهای جنگ‌های صلیبی می‌شمارد، چنان‌که خطاب به غرب می‌گوید: «همین نهضت اصلاحی که شما در اروپا به‌وجود آورده‌اید و باعث تغییراتی اساسی در زندگی شما شده‌است، برگرفته از تمدن اسلامی است» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۴۶۲).

پروتستانتیسم یا نهضت اصلاح دینی یک حرکت فکری-دینی با هدف اصلاح رویکرد دینی در اروپای مسیحی بود که سرآغاز تفکر مدرن محسوب می‌شود. این جنبش در حقیقت اعتراضی به نحوه برخورد کلیسا با مردم و دانشمندان با تکیه بر دین مسیح بود. مطهری درباره ریشه نهضت پروتستانتیسم در اروپا، می‌نویسد: «کلیسا در ابتدای ظهور علم در دوره رنسانس، چند اشتباه بزرگ انجام داد؛ اول اینکه، میان دین و زندگی معتدل و شرافتمندانه دنیا جنگ انداخت؛ دوم، میان دین و عقل منازعه افکند؛ سوم، رابطه بین دین و علم را برهم زد» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۴۶۲). مطهری می‌نویسد اگر منشأ تمدن جدید اروپا را انشعاب از مذهب کاتولیک و رفتن به سوی پروتستانتیسم بدانیم، می‌توانیم به سه مورد از اصلاحات اساسی پروتستان‌ها در دین مسیح اشاره کنیم که هر سه برگرفته از اسلام است: ۱- برداشتن فاصله میان انسان و خدا، که به تعبیر سیدجمال ارزش دادن به شخصیت انسان است. چون این گروه می‌خواستند پاپ که واسطه بین خدا و انسان محسوب می‌شود از میان برداشته شود. بنابراین باید خدا را بدون هیچ واسطه‌ای و از آن جمله کشیشان پرستش کرد. ۲- برای عقل در حریم دین حق قائل شدند، چون کلیسا این حق را نمی‌داد که عقل وارد محدوده دین شود. بنابراین اصلاح‌جویان می‌گفتند،

آن بخش از مسائل دینی که ضد عقل است، باید به دور افکنده شود. ۳- عمل و توجه به معاش و سعی در کار و کوشش آن هم به حد اعلی و این که بهبود معاش هم عبادت است. آیت‌الله مطهری معتقد است که مسیحیان در فرایند تماس غرب با شرق در خلال جنگ‌های صلیبی با ارزش‌های اسلامی آشنا شدند و این اصول را اقتباس کرده و به نام اصلاحات در دین مسیح وارد کردند. ایشان معتقد است اسلام مستقیماً در سرنوشت تمدن اروپایی تأثیر داشته و برای اثبات این ادعا به کتب نگاشته‌شده اندیشمندان غربی، مانند تاریخ تمدن ویل دورانت و تمدن اسلام و عرب نوشته گستاو لوبون، که تأثیر اسلام بر تمدن امروز اروپا را بیان می‌کنند، استناد می‌ورزد (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۶۳).

امکان اقتباس از تمدن غرب

چنان‌که پیش‌تر ذکر شد به‌طور کلی واکنش‌های مسلمانان در برابر غرب در سه دسته (۱) تسلیم، (۲) انکار و (۳) اقتباس قابل طبقه‌بندی است. از آثار شهید مطهری چنین برمی‌آید که ایشان معتقد است دستاوردهای تمدن غرب و پیشرفت‌های آن در زمینه‌های مختلف قابلیت اخذ و اقتباس دارد. چنان‌که دیدیم وی دستاوردهای تمدن غرب را برگرفته از همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از جمله تمدن اسلامی می‌داند، بنابراین اعتقاد دارد پیشرفت‌های این تمدن دستاورد تمام بشریت است. البته ایشان می‌پذیرد که در عصر جدید و در دنیای جدید، جهشی در علم رخ داده‌است که در اعصار پیش با این عظمت و توسعه سابقه نداشته‌است (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۷۵).

مطهری براین باور است که نباید در مقابل علم و پیشرفت ایستادگی کرد، بلکه باید راه درست بهره‌گیری از آن را پیدا کرد، بنابراین می‌گوید: انسان باید «در مسیر زمان پیش برود و با پیشرفت زمان مخالفت نکند، مقاومت نکند، کهنه‌پرستی نکند، مثل بسیاری از افراد، در عین حال یک مسئولیتی به همین اندازه بزرگ دارد که با انحرافات زمان مبارزه کند» (مطهری، ۱۳۸۹ ب: ۴۸).

ایشان معتقد است که می‌توان مسلمانانی معتقد و پایبند به ارزش‌های اسلام بود و از دستاوردهای جدید تمدن غرب نیز بهره گرفت. البته این کار را دشوار می‌داند، و دلیل آن را چنین بیان می‌کند: «این دشواری برای اسلام از هر دین دیگر بیشتر است، برای اینکه یک خصوصیت اسلام مسئله اعلام جاودانگی است که اعلام کرده‌است که دیگر دفتر نبوت برای همیشه بسته شده و جز این دین الی الابد دین دیگری نخواهد آمد. خصوصیت دیگرش توسعه خود این دین است. اگر اسلام مثل پاره‌ای از ادیان دیگر به چهار تا دستور عبادی و چهار تا

دستور و پند اخلاقی قناعت کرده بود و مقرراتی برای زندگی بشر در قسمت‌های مختلف وضع نکرده بود، چندان دچار این دشواری نمی‌شد. ... اما دینی است که حلال و حرام‌های خیلی زیادی آورده است و هیچ شأنی از شئون زندگی بشر نیست، الا اینکه اسلام در آنجا قانونی وضع کرده و آورده است؛ این است که کار اسلام و کار ما مسلمان‌ها از نظر این بحث خیلی دشوارتر است» (مطهری، ۱۳۸۹: ب: ۳۶).

ایشان استفاده از دستاوردهای بشری و تمدن جدید را وظیفه همه انسان‌ها می‌داند و ضمن اینکه با علم و پیشرفت به طور کامل موافق است، اظهار می‌دارد که هرچه به عنوان پیشرفت بیان می‌شود، لزوماً مصداق پیشرفت و تکامل نیست. «اینکه اکثر افرادی که از پیشرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم می‌زنند، خیال می‌کنند هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا می‌شود، خصوصاً اگر از مغرب زمین سرچشمه گرفته باشد، باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشت، ... این از گمراه‌کننده‌ترین افکاری است که دام‌گیر مردم امروز شده است.» (مطهری، ۱۳۹۰: الف: ۹۰). وی توضیح می‌دهد: «در همان حالی که علم در حال پیشروی است، طبیعت هوس‌باز و درنده‌خوی بشر هم بیکار نیست. علم و عقل بشر را به سوی کمال جلو می‌برد و طبیعت هوس‌باز و درنده‌خوی بشر سعی دارد بشر را به سوی فساد و انحراف بکشاند. طبیعت هوس‌باز و درنده‌خو همواره سعی دارد علم را به صورت ابزاری برای خود درآورد و در خدمت هوس‌های شهوانی و حیوانی خود بگمارد. زمان همان‌طوری که پیشروی و تکامل دارد، فساد و انحراف هم دارد. باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد» (مطهری، ۱۳۹۰: الف: ۹۰).

آیت‌الله مطهری همچنین یادآور می‌شود که دستاوردهای جدید تمدن غرب متنوع هستند و ما در بهره‌گیری از آنها باید دقت نماییم (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۸۱). ایشان معتقد است فرهنگی که اصالت دارد نباید در فرهنگ دیگر هضم شود (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۱۶-۲۱۷). ایشان در جایی دیگری نظرات اقبال در مورد تقلید از تمدن و فرهنگ غرب را یادآور می‌شود که می‌گوید: «آنها که چشمشان از تقلید و بردگی کور شده است نمی‌توانند حقایق پشت پرده را درک کنند. این فرهنگ و تمدن نیم‌مردۀ اروپایی چگونه می‌تواند کشورهای ایران و عرب را حیات نوین بخشد، هنگامی که خود به لب‌گور رسیده است» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۱۹).

مطهری در پاسخ به کسانی که معتقدند، باید در همه زمینه‌ها از غرب پیروی نمود، و ما برای پیشرفت راهی جز پیروی از غرب نداریم، موضوع خانواده در غرب را برای نمونه مطرح می‌کند

و معتقد است که غربی‌ها در این زمینه بسیار از ما عقب‌تر هستند. ایشان می‌گوید: «موجب تأسف است که گروهی از بی‌خبران می‌پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی نظیر مسائل مربوط به راهنمایی، تاکسیرانی، اتوبوسرانی، لوله‌کشی و برق است، که سال‌هاست در میان اروپاییان به‌نحو احسن حل‌شده و این ما هستیم که غرضه و لیاقت نداشته‌ایم و باید هرچه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم. این پندار محض است. آنها از ما در این مسائل بیچاره‌تر و گرفتارتر و فریاد فرزانگان‌شان بلندتر است. از مسائل مربوط به درس و تحصیل زن که بگذریم در سایر مسائل، خیلی از ما گرفتارترند و از سعادت خانوادگی کمتری برخوردار می‌باشند» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۶).

امکان تفکیک مؤلفه‌های تمدن غرب

یکی از مباحث مهم نزد آن دسته از اندیشمندان مسلمان و ایرانی که به بحث از غرب پرداخته‌اند آن است که آیا این تمدن یک کل یکپارچه را تشکیل می‌دهد که تفکیک اجزا آن از یکدیگر و گزینش میان آنها ناممکن است یا آنکه تفکیک و گزینش‌گری میان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن میسر است. به‌نظر می‌رسد که آیت‌الله مطهری این تمدن را به‌صورت بسته‌ای یکپارچه و غیرقابل تفکیک نمی‌بیند. این بدان معنی است که نه آن را یکجا رد می‌کند و نه یکجا می‌پذیرد، بلکه اجزا تمدن غرب را تفکیک پذیر می‌داند. برای نمونه، ایشان درجایی، تغییرات رخ داده در زندگی بشر را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) تغییرات صحیح، ب) تغییرات ناصحیح، یا تغییرات اعتلایی و غیراعتلایی. بنابراین ایشان اعتقاد دارد نمی‌شود تغییرات را درست و صددردصد پذیرفت یا مردود شمرد؛ بلکه با تغییراتی که در جهت خوبی است باید هماهنگی کرد و با تغییراتی که در جهت بدی است باید مخالفت ورزید. ایشان چند عامل را ملاک کلی خوبی و بدی تغییرات می‌داند و می‌گوید: «بینیم پدیده‌هایی که در زمان به‌وجود می‌آید چه عواملی باعث به‌وجود آمدن آنها شده‌است. در چه جهتی به‌وجود آمده‌است. برای چه منظوری به‌وجود آمده و چه آثاری دارد. به‌عبارتی دیگر، باید ببینیم آنچه در زمان پیدا شده آیا محصول عقل و علم بشر است، یا چیز دیگری در آن دخالت کرده‌است. بنابراین اگر تغییری باشد ... ناشی از عقل و علم بشر، بدون دخالت افرادی که از علم بهره‌برداری غیرعلمی و غیر اخلاقی می‌کنند، می‌توان [از آن] استفاده کرد، وگرنه باید با آن مخالفت نمود» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ۶۴).

ایشان در جای دیگری می‌گوید: «آنچه موجب نگرانی در جوامع اسلامی نسبت به بهره‌گیری از غرب است علوم جدید در غرب نیست، بلکه ترس از این است که مسلمین این ظاهر صنعت و علوم طبیعی غرب را ببینند، اما به باطنی که بشر را به سوی آن سوق می‌دهد توجه نکنند و نتوانند تفکیک بین این دو قائل شوند. وی بر این باور است که غرب چون تنها به عقل تکیه کرده‌است قادر نیست بشر را نجات دهد، و این را از بزرگترین عیب فرهنگ اروپایی می‌داند» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۴۲۰). این نقل قول‌ها نشان می‌دهد که آیت‌الله مطهری تمدن غرب را بسته یکپارچه‌ای نمی‌داند که نتوان میان اجزا مختلف آن تفکیک قائل شد.

امکان تمایزگذاری میان کشورهای شکل‌دهنده تمدن غرب

یکی دیگر از سؤالات مهم در بحث از تعامل شرق و غرب آن است که آیا شرق و غرب هرکدام یک کل یکپارچه‌اند که تفاوتی میان جوامع مختلف تشکیل‌دهنده آنها وجود ندارد، یا آنکه هرکدام از بخش‌هایی تشکیل می‌شود که نحوه تعامل آنها با بلوک مقابل ممکن است متفاوت باشد. از ظاهر برخی سخنان آیت‌الله مطهری چنین برمی‌آید که تصویر ایشان از غرب مبین نگاهی یکپارچه به تمدن غرب است که بین جوامع مختلف غربی تفکیک چندانی قائل نیست، گویی نه فقط میان کشورهای اروپایی بلکه میان اروپا و آمریکا هم از این جهت تمایزی وجود ندارد. برای نمونه ایشان در جایی کلیت غرب را در برابر کلیت شرق قرار داده و می‌گوید: «یکی از وجوه اختلافی که بین شرقی‌ها و غربی‌ها ذکر کرده‌اند این است که غربی‌ها معمولاً طبیعت‌گرا و شرقی‌ها بیشتر درون‌گرا هستند و به ضمیر و معنویت توجه دارند و به همین جهت، می‌گویند مشرق‌زمین در مسائل طبیعت‌شناسی باید از مغرب‌زمین استفاده کند و مغرب‌زمین باید در مسائل مربوط به ضمیر و معنویت از مشرق زمین استفاده نماید» (مطهری، ۱۳۸۹، ج: ۲۲). با این حال، ایشان در همانجا اشاره می‌کند که ملت‌ها مختلف‌اند و روحيات آنها نیز مختلف است، حتی ملت‌های اروپایی هم یک‌جور نیستند. مثلاً روحیه ملت آلمان با روحیه ملت فرانسه تفاوت دارد و هر دوی این ملت‌ها روحیه‌شان با ملت انگلیس متفاوت است» (مطهری، ۱۳۸۹، ج: ۲۲).

آیت‌الله مطهری در جای دیگری نیز می‌گوید: «در کشورهای پیشرفته و قدرتمند جهان امروز استقلال سیاسی و مرزبندی‌های جغرافیایی مفهوم اولیه خود را از دست داده و به صورت دسته‌بندی‌های منطقه‌ای درآمده‌است. این موضوع حاکی از آن است که این کشورها به‌خاطر مصالح جدیدی که برایشان مطرح شده‌است، اختلافات زبانی، سنتی، فرهنگی و نژادی خود را

ناچیز و غیر اصیل یافته‌اند و این اتحاد در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز به نحو بارزتری شکل پیدا کرده‌است» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۳۳). درمقابل، ایشان ابراز تأسف می‌کند که کشورهای جهان سوم از نظر اقتصادی و سیاسی تحت سلطه و فرمان قدرت‌های بزرگ قرار دارند و از طرف دیگر، رهبری فرهنگی آنان نیز از طریق روشنفکران تحت تأثیر و دنباله‌رو فرهنگ مسلط غرب است. به همین سبب است که کشورهای جهان سوم درمقابل سلطه غرب فاقد وحدت و یکپارچگی هستند، در صورتی که غرب امروز به لحاظ فرهنگ و اقتصاد به صورت یکپارچه در برابر دنیای سوم قرار گرفته‌است و غربی‌ها رنگ‌های ملی و تضادهای ناسیونالیستی را لااقل در حیطه منافع اقتصادی مشترک منطقه‌ای کنار گذاشته‌اند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۳۳). این نقل قول نیز نشان می‌دهد که شهید مطهری اتحاد یا عدم اتحاد میان کشورهای تشکیل‌دهنده تمدن غرب و شرق را مسئله‌ای سیاسی و ناشی از تصمیم سیاستمداران می‌داند، نه امری ذاتی. در نتیجه، چنین استنباط می‌شود که ایشان شرق و غرب را به طور کلی واحدهای یک‌دست و بدون تمایز نمی‌داند.

نتیجه‌گیری

بررسی آثار و نوشته‌های آیت‌الله مطهری نشان می‌دهد که ایشان در مجموع نگرشی منفی نسبت به تمدن کنونی غرب داشته و به‌ویژه مبانی فکری و فلسفی این تمدن را مورد نقد قرار می‌دهد، چنان‌که می‌نویسند: «روح اروپایی همین است. اعلامیه حقوق بشر را هم که آنها می‌دهند، برای فریب دیگران است. تربیت اروپایی و اخلاق واقعی اروپایی یعنی اخلاق ماکیاولی و نیچه‌ای. عملی که استعمار در دنیا انجام می‌دهد بر همین اساس است و روح فرنگی اعم از آمریکایی و اروپایی، استعمار و همین اخلاق است» (مطهری، ۱۳۹۱: ۲۲۷). ایشان همچنین در مورد روحیات حاکم بر غربی‌ها اینگونه سخن می‌گوید: «اساساً عمق روحیه غربی‌ها قساوت است و مردمان قسی‌القلبی هستند. البته خود غربی‌ها هم این مطلب را قبول دارند و این نوع عواطف، محبت‌ها، احسان‌ها و گذشت‌ها را خصلت‌های شرقی می‌نامند ... عواطف انسانی فقط در مشرق زمین وجود دارد و زندگی در مغرب زمین بسیار خشک است و در آنجا عدالت - البته در میان خودشان، نه نسبت به دیگران - و عدل اجتماعی وجود دارد، ولی احسان و عاطفه و امثال آن وجود ندارد» (مطهری، ۱۳۹۱: ۲۵۹). مطهری معتقد است تمدن جدید در غرب، به ارزش‌های انسانی توجه نمی‌نماید. در عین حال، ایشان برخی از مظاهر تمدن مزبور مانند پیشرفت دانش و

فناوری را ارج می‌نهد و نیز وجوه مثبتی در برخی از ایده‌های سیاسی غرب مانند آزادی، دمکراسی و به درجه کمتری در ناسیونالیسم می‌بیند. هرچند در همین موارد نیز دیدگاه اسلام و غرب را دارای تفاوت‌های بنیادین می‌داند.

در زمینه تعاملات دو تمدن اسلام و غرب، مطهری بهره‌گیری غربیان از اسلام را در شکل‌گیری تمدن جدید غرب بسیار مهم تلقی می‌کند، به همین جهت، ایشان اقتباس مسلمانان از غرب را نیز نامطلوب نمی‌شمارد، اما هضم شدن در این تمدن و الگوگیری از نقاط منفی آن را ناپسند می‌داند. مطهری تمدن غرب را به مثابه کلیت غیرقابل تفکیک که آن را یا باید به‌تمامی پذیرفت یا به‌طور کلی مردود شمرد نمی‌داند، و مجموعه کشورهای غربی را نیز یک کلیت غیرقابل تمایز به حساب نمی‌آورد. از دیدگاه او، سلطه‌جویی سیاسی غربیان که در دو قرن گذشته در قالب استعمار نمود یافته‌بود و اکنون نیز به اشکال دیگر ادامه دارد تاریک‌ترین نقطه در روند تعاملات غرب و شرق را تشکیل می‌دهد.

منابع

- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۷۹)، مبانی معرفت دینی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، مجموعه آثار، ج ۱: عدل الهی، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، مجموعه آثار، ج ۱۳: مقالات فلسفی، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، ج ۱۴: جلد اول از بخش تاریخ، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، چاپ چهارم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، ج ۱۹: نظام حقوق زن در اسلام، مسئله حجاب، پاسخ‌های استاد، اخلاق نسبی، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، مجموعه آثار، ج ۲۱: اسلام و نیازهای زمان، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، ج ۲۵: بخشی از پانزده گفتار، بخشی از بیست گفتار، بخشی از ده گفتار، بخشی از شش مقاله، حج، تکامل اجتماعی انسان در تاریخ، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، ج ۲۴: نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، آینده انقلاب اسلامی ایران، قیام و انقلاب مهدی(ع)، بخشی از ده گفتار، بخشی از پانزده گفتار، تهران: صدرا، چاپ دوم.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، ج ۲۶: آشنایی با قرآن، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ الف)، یادداشت‌های استاد، جلد ۲، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ ب)، پانزده گفتار، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ ج)، نقدی بر مارکسیسم، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ د)، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ ه)، آینه انقلاب اسلامی ایران، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ و)، آشنایی با قرآن (۲)، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰ الف)، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا، چاپ پنجاه و ششم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰ ب)، حماسه حسینی، ۲ جلد، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰ ج)، خدمات متقابل اسلام و ایران، ۲ جلد، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۱)، انسان کامل، تهران: صدرا.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۹)، راز متن (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم متن)، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.